شهرآرا

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول و سردبیر: سید هادی فیاضی
- نشانی: میدان شهدا، نبش دانشگاه ۱
- دفتر مرکزی: ۵ - ۳۷۲۸۸۸۸۱
- نمابر: ۳۷۲۳۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹
- چاپ: شهر چاپ خراسان

روزنامه شهر امید و زندگی
SHAHRARANEWS.IR
شنبه
۲۲ ۰۹ ۹۹
۳۲ صفحه: ۸ صفحه + ۴ صفحه ورزشی
+۴ صفحه زندگی نو + ۱۶ صفحه شهرآرا محله
شماره ۳۲۷۲ | ۱۰۰۰ تومان
میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای
Photoshahr.ir

حدیث روز

انسان بلندمرتبه، چون به فهم و دانایی رسد، متواضع می‌شود

امام‌علی(ع)

رطوبت هوا ۹۰٪	۳۰↑ -۶۰↓
صبح ۳۰-	ظهر ۲۰
عصر ۲۰-	شب ۳۰-

- اذان ظهر ۱۱:۲۶
- غروب آفتاب ۱۶:۱۶
- اذان مغرب ۱۶:۳۷
- نیمه شب شرعی ۲۲:۴۰
- اذان صبح فردا ۵:۰۴
- طلوع آفتاب فردا ۶:۳۵

روایت خموشی و فراموشی

تمام‌قد ایستاده، برای «او» که نامش را نمی‌دانم اما از یادش نمی‌کاهم

بهروز فرهمند
روزنامه‌نگار

سال‌ها پیش، شاید بیش از سه دهه پیش، در کلاس اول راهنمایی، دانش‌آموزی گوشه‌گیر بودم و گریزان از جمع؛ بی‌گمان به‌علت لکنت زبان شدیدی که داشتم. از زمانی که زبان باز کردم وبه یادم می‌آمد، حرف «ر» را «ی» می‌گفتم. برخی بزرگ‌ترها این ناتوانی در خوانش را موجب شیرین‌زبانی من می‌دانستند و در کودکی، اصرار می‌کردند که پشت‌سر هم بگویم: «ررررررررر». خواسته‌ای که گاه، موجب گریه من اما تفریح آن‌ها می‌شد! در این میان، برخی هم‌سن‌وسال‌ها نیز زبان به تمسخر می‌گشودند و همین موضوع، فشار عصبی سهمگینی را در روزگار نوجوانی بر روانم آوار می‌کرد. در آن سال‌ها از مشاوره و لکنت‌درمانی نیز چندان خبری نبود و چنته خانواده‌ها در برخورد با نمونه‌هایی بسان من، تهی بود تا اینکه به کلاس اول راهنمایی رسیدم. معلم پرورشی جوانی داشتیم. راستش را بخواهید، نامش را به یاد نمی‌آورم و از این بابت اندوهناکم و افسوس می‌خورم، فقط چشمان آبی و موهای قهوه‌ای اش در خاطرم مانده است. هم مربی پرورشی بود و هم معلم قرآن و عربی ما. دو درسی که - دست بر قضا - نمره‌های خوبی از شان می‌گرفتم با همان لکنت زبان. آقامربی پرورشی، شاید در نیمه‌های سال، یک گروه سرود در مدرسه راه اندازی کرد. چند تن هم از بیرون می‌آمدند برای نواختن نی و سنتور و سنج و سازهای کوبه‌ای. گاهی من هم به تماشای تمرین گروه سرود می‌رفتم و با حسرت، تماشا می‌کردمشان. یکی از همان روزها که به تماشای تمرین گروه رفته بودم، بچه‌ها سرودی را تمرین می‌کردند که شروع و به گمانم، ترجیع‌بندش این بود: «مژده ای دل که مسیحا نفسی می‌آید/ که ز انفاس خوشش بوی کسی می‌آید»؛ سروده ای از حضرت حافظ. این شعر - در همان عالم نوجوانی - چنان مرا شیفته کرد که هر چند عضو گروه نبودم، همین یک‌بند را زیر لب زمزمه می‌کردم و در راه برگشت مدرسه تا خانه، می‌خواندمش. نمی‌دانم، شاید آنچه خواندن همین یک بند را برایم ساده می‌کرد، این بود که در آن، حرف «ر» نبود و من می‌توانستم بی آنکه نقص گفتاری ام عریان شود، بارها و بارها - به‌بانگ بلند - بخوانمش. این اما پایان ماجرا نبود، زیرا یکی از همان روزها آقامعلم پرورشی، رو به من کرد و گفت: بهروز! از فردا بیا تمرین. گفتم: تمرین چه آقا؟

آقاپرورشی گفت: تمرین سرود.

اکنون هم پس از چندده سال نمی‌توانم حس خودم را از آن دعوت سخاوتمندانه بر زبان بیاورم. حال‌وروز بسی خوش داشتم اما همان روز، این حال خوب جایش را به نگرانی داد. در راه مدرسه به خانه، همه‌اش به این فکر می‌کردم که ناتوانی‌ام در بیان کردن کلمه «ر»، کار گروه سرود را خراب می‌کند و زحمات آقاپرورشی را بر باد می‌دهد. یادم است که با خود می‌گفتم شاید آقاپرورشی متوجه لکنت زبانم نشده است. اما خیلی زود متوجه مضحک بودن این انگاره شدم؛ چون کژگفتاری من، شدیدتر از این حرف‌ها بود که کسی آن را نفهمد، چه رسد به آقاپرورشی که دو درس عربی و قرآن را هم با او داشتم. سرانجام با هوشمندی آقاپرورشی، من هم جزو گروه سرود مدرسه شدم. نه‌تنها در آن سال که دو سال بعدش هم با گروه بودم و به چند جشنواره رفتیم.

***

آن پسرک گوشه‌گیر، دوستان خوبی پیدا کرد. همچنین به لطف آقاپرورشی و گروه سرود، با شعر خواندن نیز انس گرفت و همان سال، یک کتاب جیبی دیوان حافظ خرید که در بالای قفسه کتابخانه کوچکش می‌گذاشت. نخستین تجربه کار گروهی نیز در تمرین سرود، برایش رقم خورد و در لابه‌لای آموزش صداسازی همان گروه بود که با ریتم و ضرب آهنگ آشنا شد، زیرا آقاپرورشی می‌گفت که همه چیز در دل این طبیعت، ریتم و موسیقی دارد، درست مانند ضرب آهنگ صدای قلب و موسیقی آبشار و چهچهه پرنده‌ها. اما همه این چیزها و سرود خوان شدن، آن تحول مهم زندگی‌اش نبود. او در کلاس اول راهنمایی، عضو گروه سرود شد و یک سال پس از آن، در یک زمستان سرد، سرانجام توانست روبه‌روی یک آیینه، حرف «ر» را به‌درستی ادا کند. تنها خدا می‌داند که خوانش درست این حرف، چه رخداد سرنوشت‌سازی در زندگی‌اش بود؛ گویی سر به آسمان می‌ساییدو بس.

***

اکنون که سال‌ها از آن ماجرا می‌گذرد، پسرک از خودش دلگیر است. از اینکه چرا در آن سال‌ها هرگز نفهمید پذیرفته شدن در گروه سرود و خوانش‌ها و تکرارها و تمرین‌های پی‌درپی بود که آن لکنت زبان لعنتی را درمان کرد. از اینکه چرا عقلش نرسید تا از آقاپرورشی قدردانی کند؟ و دردناک‌تر از هر چیز، اینکه چرا نام و فامیل «او» را که نقش بی‌همتایی در بازیابی روحی و اجتماعی‌اش داشت، در ذهن ندارد؟

***

درست یادم نیست، شاید دو سال پس از آن، گفت‌وگوی تلفنی با یک دوست صمیمی، واپسین خاطره مشترک من را با آقاپرورشی رقم زد؛ آنجا که پرسیدم: آیا از آقاپرورشی خبر دارد؟ و دوستم گفت که همین پارسال، پیکر آقای معلم پرورشی را از جبهه‌ها آوردند به شهر و تشییع کردندش؛ سرنوشتی که فرجام بسیاری از معلمان جوان آن روزگار بود؛ آموزگارانی از جنس آقاپرورشی ما؛ مردی با چشمان درشت آبی و موهای قهوه‌ای روشن. او که همه دانش‌آموزانش را باور داشت و شاید همان باورمندی‌اش بود که دست یک دانش‌آموز گوشه‌گیر را نیز گرفت و روح پرآشوب و همیشه‌نگران پسرک را - شاید برای همیشه - آرامش بخشید؛ همان دانش‌آموزی که به حرف «ر» می‌گفت: «ی»!

«پسرک نوشت» یکم: می‌گویند با سرود می‌شود از مسواک زدن و احترام گذاشتن به بزرگ‌ترها تا نگهداری محیط زیست و میهن دوستی را در نزد کودکان و نوجوانان نهادینه کرد؛ کاری که در بسیاری از کشورهای دنیا با سرود و گروه همسرایان (کر) انجام می‌شود.

«پسرک نوشت» دوم: سال‌ها بعد و در بزرگ‌سالی، هر جا می‌دیدم برخی آدم‌های نادان به دست انداختن یک کودک یا بزرگ‌سال دارای لکنت زبان، سرگرم هستند و به این نقص گفتاری به‌عنوان سوژه برای تفریح خودشان نگاه می‌کنند، سخت برآشفته می‌شدم، تا آنجا که گاه، کار به دست‌به‌یقه شدن هم می‌کشید.

«پسرک نوشت» سوم: راستی، این سال‌ها و این روزها از واژه «پرورش» در نظام آموزشی ما چه چیزی برجا مانده است؟

خارج شدن دوقلوها از مدار صداوسیما

حاشیه‌های پایتخت ۷ ادامه دارد و این‌بار، خبر از آمدن باباپنجعلی و رفتن سارا و نیکاست

محبوبه عظیم‌زاده
m.azimzadeh@shahraranews.ir

روایت روز

پایتخت۷ بعد از حاشیه‌های فراوان، مدتی است به صدر اخبار فیلم‌وسریال‌های تلویزیونی بازگشته‌است. گویا قرار است چند بازیگر به تیم همیشگی پایتخت اضافه شوند و کاراکتر باباپنجعلی هم دوباره به سریال بازگردد. کاراکتری که پیش از این می‌گفتند قرار بوده است در نقش روح باباپنجعلی در فصل گذشته هم حضور داشته باشد اما به‌دلایلی این اتفاق نیفتاده است و حالا احتمال وقوع آن در سری جدید این مجموعه، دور از انتظار نیست. سروصدای بیشتر اما متعلق بود به حذف دوقلوهای پایتخت، یعنی سارا و نیکا. اتفاقی که خودشان با یک لایو از صحت آن خبر دادند و گفتند: «بله، این واقعیت داره. ما تو این سری پایتخت نیستیم و حذفمون کردن.» حذفی که حسابی برایشان شوکه‌کننده بوده است، آن قدر که در پخش زنده خود، نتوانستند جلوی اشک و آه‌های از سر حسرتشان را بگیرند، با این حال به گفته خودشان، دلیل اصلی آن را نمی‌دانند. دلیلی که به غیر از خودشان، تقریبا همگی از آن مطلع هستند و لابه‌لای نظرهایی که زیر پست‌های مرتبط دیده می‌شود، خیلی‌ها به‌طرق مختلف به آن اشاره کرده بودند. کاربری نوشته بود: «با اون فیلم و عکسایی که از شما و مدیبرون، معلومه دیگه نمی‌ذارن شما بازی کنید.» و دیگری گفته بود: «شماها هم جنبه معروف شدن نداشتین.» درکنار کامنت‌های این چنینی، عده‌ای هم معتقد بودند که این حجم از هجمه علیه سارا و نیکا افراطی است: «چقدر راحت دوتا دختر توسن بلوغ مورد حمله و قضاوت قرار گرفتن و به‌دلیل حاشیه‌هایی که چه عامدانه و چه غیرعامدانه درگیرش شدن، این قدر نفرت و انزجار مردم رو دریافت می‌کنن.» نکته‌ای که مهران احمدی یا همان بازیگر نقش بهبود هم با انتشار پستی در اینستاگرام، به آن اشاره کرد و از این گفت که آن‌ها نوجوان هستند و گیریم اشتباهاتی هم از آن‌ها سر زده است، اما نباید این قدر به آن‌ها بی‌احترامی شود و قضاوت شوند. صحبتی که به طعنه‌های فراوانی اشاره می‌کند که بعد از انتشار خبر حذف آن‌ها، باشدت بسیار در فضای مجازی به‌چشم خورد که بار غالب آن‌ها جنبه تمسخرآمیز داشت و اینکه بود و نبود آن‌ها در سریال که حتی دیالوگ‌های چندانی هم برای گفتن نداشتند، چندان توفیری ایجاد نخواهد کرد. این داستان حتی بعد از پخش فصل ششم پایتخت و جذابیت‌هایی که کاراکتر بهروز به این سریال اضافه کرده بود، هم کم‌وبیش در میان مخاطبان دیده می‌شد. همان موقع بود که کاربری توئیت کرد: «نمی‌شه همون یه ذره نقش سارا و نیکا رو هم بدین به بهروز؟ این بشر خیلی باحاله.» مهران احمدی که البته چند روز پیش از داغ شدن خبر نبود سارا و نیکا در پایتخت، به‌صورت خیلی خفیف صحبت از نبودن خودش هم بود، در انتهای پست خود به کنایه نوشت: «سازندگان محترم پایتخت ان‌شاءا... که موفق باشید!!!!» بهرام افشاری هم که یکی از نقاط قوت فصل‌های اخیر پایتخت بود، از در حمایت از این دو وارد شد و در اینستاگرامش که به لطف همین سریال، دنبال کنندگانش جهش فزاینده ناگهانی داشتند، گفت که سارا و نیکا فرزندان پایتخت هستند و: «از همه مسئولان محترم که دلیل موفقیت و محبوبیت پایتخت رو نشون دادن تحکم خانواده و همدلی و بخشش می‌دونن، درخواست می‌کنم فرصت جمع شدن درکنار هم رو به وجود بیارن.» پستی که اتفاقا نوید محمدزاده هم که به‌تازگی با رفیق شفیقش، وحید جلیلوند، مهمان هم‌رفیق شهاب حسینی شده بود، آن را استوری کرد. بهنوش بختیاری، یکی دیگر از کسانی بود که با انتشار پستی در اینستاگرام به جبهه‌گیری علیه این دو نوجوان واکنش نشان داد. احتمالا سیر این کنش‌های موافق و مخالف، همچنان ادامه خواهد داشت؛ گرچه با حساسیت‌های این روزهای صداوسیما به‌دلیل حاشیه‌های بی‌حدومرز برخی جوگیران عرصه بازیگری و سریال‌هایی که برای همیشه به فهرست سیاه صداوسیما رفته‌اند، بعید است تغییری در این تصمیم رخ دهد. البته کسانی هم مثل لادن طباطبایی بوده‌اند که باوجود مسائل گذشته‌شان مثل کشف حجاب و مصاحبه با شبکه‌های آن‌ور آبی، بازپخش سریال‌هایشان روی آنتن می‌رود.

Tweets

محمدجواد ظریف | وزیر امور خارجه
@JZarif

به اردوغان نگفته بودند شعری که به غلط در باکو خواند مربوط به جدایی قهری مناطق شمالی ارس از سرزمین مادریشان ایران است! آیا او نفهمید که علیه حاکمیت جمهوری آذربایجان سخن گفته است؟ هیچکس نمی‌تواند درباره آذربایجان عزیز ما صحبت کند.

حسین دهباشی | مستندساز
@majazestan

خطای آقای اردوغان این است که ترجمه‌ی توئیت‌های ما را خوانده و گمان می‌کند احساس ما نسبت به مسئولان‌مان با احساس‌مان نسبت به ایران یکی است و نمی‌داند همین ما که از مدیران کشور سخت دلخوریم اگر ماجراجویی چپ به خانه‌مان نگاه کند، چنان‌اش بکوبیم به گرز گران، که پولاد کوبند آهنگران!

دربست تا حال خوب

صوت منتشرشده از گپ‌وگفت راننده تاکسی‌اینترنتی با اپراتور شرکت، واکنش‌های فراوانی را برانگیخت

محمدناصر حق‌خواه

سوژه روز

حضور و فعالیت شرکت‌های تاکسی اینترنتی در فضای مجازی، مدت‌هاست که محدود شده است به جست‌وجوی نام شرکت در فضای توئیتر و اینستاگرام و کامنت گذاشتن پای توئیت و پست مشتریان ناراضی. یک روز رشته توئیتی از برخورد یک راننده با مسافر و زدوخورد و پیاده کردن او بین راه منتشر می‌شود و ادمین‌های شرکت مربوط، ضمن عذرخواهی و اعلام تعلیق راننده، قول رسیدگی می‌دهند. یک‌بار هم اصرار راننده‌ای به ماسک نزدن یا بوی بد و شرایط نامناسب ماشین یا مزاحمت‌های اوباعث می‌شود که ادمین صفحه زیر پست شکایت‌آمیز مشتری، با او هم‌کلام شود و خانم یا آقای ناراضی را به آرامش فرابخواند و قول رسیدگی زود به مشکل را بدهد. وقوع این اتفاقات، زشت و ناپسند است اما نکته مثبت در این بین، مسئولیت‌پذیری و عذرخواهی درست و به‌موقع این شرکت‌هاست. احترامی که البته به‌علت رقابت بین دو شرکت اصلی در این حوزه و مسئله مهم اعتبار برند و گستردگی این دو شرکت به اندازه یک کشور و مشتریان میلیونی، اتفاق می‌افتد، زیرا در غیر این صورت، ترند شدن یک هشتگ «نه به فلان شرکت» کافی است تا مشکلات زیادی برای کسب‌وکار آنان رقم بخورد. اما اصولا چنین برخوردهایی در بسیاری از مشاغل و کسب‌وکارهای دیگر دیده نمی‌شود و معمولا آن کس که خدمت یا کالایی را می‌فروشد، به‌جای خدمتگزار دانستن، خود را از مشتری یا خدمت‌گیرنده طلبکار می‌داند و این دست برخورد شرکت‌های تاکسی اینترنتی را می‌توان حرکتی رو به جلو دانست. اما به‌تازگی نام یکی از این شرکت‌های تاکسی اینترنتی نه‌به‌علت رفتار غلط راننده یا برخورد نامناسب اپراتور یا حتی اعتصاب رانندگان که به‌دلیل انتشار صوت مکالمه‌ای بین یکی از رانندگان و اپراتور این شرکت، سر زبان‌ها افتاده است؛ مکالمه‌ای که در آن آقای راننده از پشتیبان شرکت می‌خواهد که هزینه سفر مسافر آخرش را به حساب او برگرداند و اعلام می‌کند که هیچ‌وقت از پرستاران کرونایی، کرایه نمی‌گیرد و این بار هم این خانم آنلاین پرداخت کرده و نتوانسته است هزینه را برگرداند. این مکالمه کوتاه که به‌سرعت و وسعت زیادی در فضای مجازی پخش شد، پیش از هر چیز، احساسات عده زیادی از کاربران را رقیق کرد و آنان از بلندی طبع و بزرگواری این راننده تاکسی حرف زدند. عده‌ای با بازنشر آن در صفحه شخصی خود، تلاش کردند که دیگران هم آن را ببینند و این حال خوب را به‌نوعی منتقل کنند. البته بعضی هم آن را نوعی حرکت تبلیغی دانسته‌اند تا به این وسیله، نام شرکت سر زبان‌ها بیفتد. هر چند اغلب واکنش‌ها به این مسئله مثبت بوده است، مطلبی با عنوان «کراهت پنهان، پشت سیر مهربانی و مدافع سلامت» با انتقاد شدید از انتشار این صوت، آن را تقلبی و تبلیغاتی خوانده است و در ادامه به انتقاد از این شرکت‌ها پرداخته است. در پاسخ به این مطلب، عده‌ای آن را تایید کرده‌اند و دیگرانی هم از این سیاه دیدن مطلق، انتقاد کرده‌اند. مثلا یکی از کاربران نوشته است: «نمی‌دونم چرا دوست داریم همیشه منفی و سیاه نگاه کنیم؟ خواهر من، پشتیبانی یکی از این شرکت‌هاست و هر چند همیشه اتفاقات منفی پخش می‌شه، اما اتفاقات مثبت مثل این هم زیاد داشته.» یکی دیگر از کاربران هم نوشته است که: «این متن بیشتر از انتقاد از این حرکت، انتقاد به این شرکت‌هاست که می‌تونه درست باشه امانه به بهانه این کار خوب!» یک نفر هم طور دیگری به ماجرا نگاه کرده و نوشته است: «حتی اگر به‌عنوان تبلیغ برند از این گفت‌وگو استفاده شده، دلیل بر تقلبی بودن این صدا نیست». حتما کسب‌وکار در شرکت‌های تاکسی اینترنتی مثل همه کسب‌وکارهای مجازی و غیرمجازی، منتقدانی دارد و حتما استفاده از احساسات افراد برای تبلیغ، کار ناشایستی است، اما حرکت بزرگوارانه یک راننده تاکسی را در این شرایط اقتصادی که لحن و چینش کلمات و مکالمه‌اش با اپراتور به‌وضوح تقلبی نیست، می‌توان با نیت مثبت و البته به قصد انتشار و تبلیغ یک کار خوب نگاه کرد، نه با عینک بدبینی و توهم تقلب.

کارتون + شرح

بابانوئل و دودکش کاخ سفید

امیر منصور رحیمیان
کارتونیست

بچه‌تر که بودم، هروقت در جمع آدم‌بزرگ‌ها می‌نشستم، از خندیدنشان به بعضی موضوعات تعجب می‌کردم. به‌نظرم خیلی بی‌معنی بود که درباره مثلا فلان ماشین یا فلان آدم، حرف می‌زدند و ریسه می‌رفتند. تا وقتی هم بزرگ‌تر نشدم، درکشان نکردم. وقتی برایم خنده‌دار شدند که از آن فلان ماشین و درمورد آن فلان آدم، اطلاعاتی به‌دست آوردم. برای همین هم به‌نظرم جوک‌ها و لطیفه‌ها، قطعه‌هایی پیچیده از ادبیات هستند. ابعاد شوخ‌طبعی باید از هر دو طرف درک شوند تا خنده‌دار به‌نظر برسند. آن‌ها یک مسیر طولانی را در ذهن آدم‌هایی که آن‌ها را تعریف می‌کنند و کسانی که آن‌ها را می‌شنوند، طی می‌کنند. مسیری که از دل تاریخ وقایع اجتماعی سیاسی یک ملت می‌گذرد. مسیری که اگر نرفته و نشناخته باشیم، امکان درک ظرایف و شوخی‌هایی که با آن می‌شود، هم مهیا نمی‌شود. درک کردن یک شوخی به اطلاعات و ظرایف زیادی نیاز دارد. آدمی که می‌خواهد شوخی را خوب درک کند، باید اطلاعاتی درمورد گذشته و الان موضوع داشته باشد تا با کنار هم قرار دادن آن‌ها، بتواند مفهوم لطیفه را برای خودش استنتاج کند و به شوخی بخندد، تا جایی که درک شوخی، مهم‌تر از خود شوخی است. حتما دیده‌اید این سریال‌های به‌ظاهر لوس خارجی را که وسطش، خنده پخش می‌کنند. به‌نظرم این خودش به‌تنهایی مجازات به‌حساب می‌آید. اینکه آدم را مجبور کنند بنشیند و سریالی را ببیند که وقت‌وبی‌وقت وسط حرف‌ها و لطیفه‌های بی‌مزه‌اش، خنده پخش می‌کند. برای ما که درکی از گذشته و احوال شرایط آن‌ها نداریم، شوخی‌ها به‌شدت بی‌مزه می‌شوند. مصداق واقعی خودگویی و خودخندی می‌شود. برای همین هم هست که می‌گویم حافظه جمعی، خوب چیزی است. آخرین اثر کارتونیست آمریکایی «آرچی متسون» هم یکی از همان شوخی‌هاست که تا ندانیم چه بوده و چطور بوده است، برایمان صرفا یک اثر هنری است، در حالی که کارتون‌ها و کاریکاتورها بدون منظور کشیده نمی‌شوند. اسم این اثر که در سایت کارتون‌های سیاسی منتشر شده است، «شب قبل از عذرخواهی» است. اسمی که برای مخاطب‌های آمریکایی آشناست و برایشان، یادآور شعر «شب قبل از کریسمس» است. شعری که در قرن ۱۹ سروده شده است و معروف‌ترین شعرها در شب سال نو به‌حساب می‌آید. در این شعر به بابانوئل و گوزن‌هایش اشاره می‌کند و خاطره پر کردن جوراب‌ها با عروسک و هدایا را از زبان بچه‌ها تصویر می‌کند. از این اسم تا الان برای کارتون‌ها و فیلم‌های زیادی هم در همین مورد استفاده شده است. برای بچه‌ها، شب کریسمس، بابانوئل می‌آید و چیزهایی را که آرزویشان بوده است، به آن‌ها می‌دهد. اسم‌گذاری این اثر با نزدیک شدن پایان سال مسیحی، خیلی بجا و هوشمندانه بوده است. شوخی زیرکانه «متسون» آنجایی بیشتر به چشم می‌آید که همه اهالی کاخ سفید را بچه درنظر گرفته و بابانوئل را بر فراز آنجا کشیده است که یک کسیه پر از رای را شلخته و شاد، برای اهالی کاخ آورده است و دارد به‌سمت ماه که نشان از آینده‌ای روشن است، حرکت می‌کند. ولی اوضاع جایی خنده‌دارتر می‌شود که ترامپ خودش نقش بابانوئل را بازی می‌کند و سورتمه را می‌راند. این به آن معنی است که حتی شخصیت افسانه‌ای بابانوئل هم حاضر نیست برایش این هدیه را بیاورد و فقط خودش، فکر می‌کند که حقش را خورده‌اند و هنوز کرورکرور رای بوده است که نشمرده‌اند و هنوز هم رئیس‌جمهور است.

نبرد مشترک اما ناعادلانه

کوتاه درباره روایت خبرنگار سی‌ان‌ان از روزهای کرونایی ایرانیان در شرایط تحریم

بازتاب

همان روزی که همگی، از بزرگ و کوچک و پیر و جوان و چهره‌های معروف و غیرمعروف، ایستادیم و به پاس فداکاری و غیرتی که کادر درمان خرج می‌کردند، برایشان دست زدیم، اذعان و ایمان داشتیم به از خودگذشتگی و فداکاری فرشته‌گونه‌ای که در حق هم‌نوعان خود می‌کنند. پزشکان و پرستارانی که با فرارسیدن روزهای مرارت‌انگیز و آمار ابتلا و مرگ‌ومیری که بیشتر و بیشتر می‌شد، خسته شدند، گلایه‌هایی کردند، تقاضاهایی داشتند اما رسالت روی دوششان را که با عشق آغشته بود، فراموش نکردند. رنجی که اگرچه این‌مرتبه برای جهان و جهانیان بود، برای مردم و کادر درمان کشورمان که تحت‌تأثیر تحریم‌های غیرانسانی دارویی و تجهیزات پزشکی قرار داشتند، به‌مراتب سخت‌تر بوده است. این حجم از خودگذشتگی کادر درمان، حالا به چشم شبکه سی‌ان‌ان هم آمده است. گزارش تلویزیونی سی‌ان‌ان نشان می‌دهد که خبرنگار این رسانه با حضور در دو مقر اصلی مبارزه با این ویروس یعنی بیمارستان‌ها و گورستان‌ها، از تلاش مملو از مهر پرستاران ایرانی به وجد آمده است: «شما را به داخل بیمارستانی در ایران می‌بریم. کلمات قاصرند. پس فقط تماشا کنید.»، در بخش دیگری از این گزارش می‌شنویم: «جهان خارج شاید هیچ‌گاه تصویر کاملی از نبرد ایران با دشمن مشترکی را که همه با آن روبه‌رو شدیم، مشاهده نکند و نداند که تا چه حد تشدید عامدانه تحریم‌های آمریکا علیه ایران، مبارزه این کشور با کرونا را سخت‌تر کرده است.»

مجله عصر شهرآرا هجده شصت

برای خواندن مجله عصر شهرآرا کد را اسکن کنید

تاریخ‌نگار

۲۲ آبان ۱۲۸۴

آغاز مهاجرت صغرای علمای تهران

رضا سلیمان نوری

مهاجرت صغری یا تحصن علما در حرم حضرت عبدالعظیم حسنی(ع)، یکی از حوادث مهم تاریخ معاصر ایران و به‌نوعی نخستین گام در پیروزی انقلاب مشروطه به‌شمار می‌آید. این واقعه البته دلایل مختلفی داشت که عملکرد عین‌الدوله، صدراعظم مستبد و علاءالدوله، حاکم مستبدتر تهران، در مبارزه با آزادی‌خواهان از مهم‌ترین آن‌ها بود. ماجرای چوب زدن تاجران قند از سوی علاءالدوله و متعاقب آن، حادثه مسجد شاه باعث شد که اعتراض‌ها منسجم‌تر شود. در واقعه نخست، علاءالدوله، حاکم تهران، به دستور عین‌الدوله صدراعظم در روزهای آخر رمضان ۱۳۲۳ قمری به بهانه افزایش ناگهانی قیمت قند در تهران که عامل آن جنگ روسیه و ژاپن و درنتیجه کاهش صادرات قند به ایران بود، چند تن از بازرگانان بازار را به دارالحکومه فراخواند و آنان را فلک کرد. قرار گرفتن دو نفر از بازرگانان سالخورده متشرع به نام سیدهاشم قندی و حاج‌سیدمحسن دربین فلک‌شدگان، باعث افزایش واکنش کسبه بازار به این واقعه شد، به‌نحوی که عده‌ای از آنان نزد امام‌جمعه رفتند و از او خواستند تا پیش عین‌الدوله برود و از او بخواهد که جلوی توهین به بازاریان را بگیرد. امام‌جمعه در پاسخ به این درخواست، پیشنهاد تجمع بزرگ بازاریان و روحانیان در مسجد شاه را داد. این تجمع عصر روز ۱۰ شوال در مسجد شاه برگزار شد. وقتی سیدجمال واعظ به‌عنوان سخنران اصلی تجمع، به هیئت حاکم و از جمله شاه انتقاد کرد، شخص امام‌جمعه به‌یک‌باره به بهانه بدگویی از شاه، شروع به توهین به سخنران کرد. این عمل غیرمنتظره امام‌جمعه، باعث به‌هم خوردن تجمع و درگیری‌هایی بین مردم و وابستگان به دربار و امام‌جمعه شد که نتیجه آن، مهاجرت اعتراضی به حرم حضرت عبدالعظیم حسنی(ع) بود. این مهاجرت، ۱۶ شوال ۱۳۲۳ قمری برابر با ۲۲ آذر ۱۲۸۴ خورشیدی با حضور آیات عظام سیدمحمد طباطبایی، سیدعبدا... بهبهانی، حاج‌شیخ‌مرتضی آشتیانی، صدرالعلما، سیدجمال افجه، میرزامصطفی آشتیانی، سیدمحمدصادق کاشانی و شیخ‌محمدرضای قمی آغاز شد. متحصنان، مجموعه‌ای از درخواست‌های خود را که شامل هشت سرفصل اصلی بود، به مظفرالدین‌شاه رساندند. شاه قاجار هم باوجود مخالفت عین‌الدوله، صدراعظم، همه را پذیرفت و حکم مکتوبی در این‌باره صادر کرد که همین موضوع، موجب برگشت آیات... طباطبایی و آیتا... بهبهانی و سایر علما و بزرگان حاضر از این مهاجرت شد.